

گزارش صعود به دیواره علم کوه - مسیرهمدانی ها، کیف فرانسه - انفرادی

-راضیه سلیمی

دو سال قبل با اینکه یک سالی کوهنوردی کرده بودم اما شناختی از سنگنوردی نداشتم. تصادفا استوری‌ای در مورد آموزش سنگنوردی در طبیعت در اینستاگرام دیدم. مدت‌ها بود که برنامه نرفته بودم، آن ایام به دلیل شیوع کرونا اجرای برنامه توسط باشگاهها ممنوع بود، کنجکاو شدم که برنامه را شرکت کنم و با سنگنوردی آشنا شوم، آن موقع حتی کفش سنگ هم نداشتم، برنامه در بند یخچال و آموزش فرود روی سنگ آلبرت بود. و سپس صعود قرقره روی مسیر دولفر و گل‌سنگ، خاطریم هست که هر کدام از آن مسیرها را به صورت قرقره نهایتا تا دو سه متر توانستم صعود کنم، سنگنوردی بسیار لذت بخش بود و همان یک برنامه من را جذب کرد. وقتی علاقمندی ام به سنگنوردی را با دوستانم در میان گذاشتم برخی تشویق کردند عده ای هم به من خندیدند گفتند تو حتی نمیتونی درست راه بری میخوای از صخره ها بری بالا؟. که البته پر بیراه هم نمی گفتند، در هر صورت من علاقمند شده بودم هفته ها و ماه ها با سنگنوردی گاه به گاهی من سپری شد تا اینکه یک روز اطلاعییه برنامه صعود علمکوه از مسیر گرده آلمانها با سه پیش برنامه را دیدم، پیام دادم که میخوام در پیش برنامه ها شرکت کنم ، جلسه اول آموزش یومار بود، در یومار زدن هم مشکل داشتم، زورم نمیرسید، همه پیش برنامه ها را شرکت کردم که بتوانم در برنامه گرده شرکت کنم، برنامه بعد گرده اسپیلت بود و برنامه بعدی هم وردیج، اما... اما وقتی زمان برنامه گرده فرا رسید مربی برنامه آقا میجوی اجازه شرکت در برنامه را به من نداد ایشان گفتند شما آمادگی این برنامه رو نداری و تیم رو زمین گیر میکنی، من بسیار ناراحت شده بودم، اما پیشنهاد بعدیشان مبنی بر اینکه می توانم تا علمچال تیم را همراهی کنم و حتی یکی از قله منطقه را صعود کنم خوشحالم کرد.

با همسرم در برنامه شرکت کردیم، به علمچال رفتیم و سپس با آقا فرشاد تا شانه کوه رفتیم و برگشتیم محو زیبایی علمکوه شده بودم، هم گرده هم دیواره هم قله ها و یخچال های اطراف، در دلم گفتم علم کوه عزیز من میروم ولی حتما روزی برمیگردم و صعودت میکنم.

بعد از برگشت از علمکوه با آقای میجوی صحبت کردم و تمریناتمان را به طور جدی و مستمر از اوایل مهر ماه استارت زدیم. آقا فرشاد در مورد انتخاب هدف صحبت کرد، گفت باید برای خودت یک برنامه هدف انتخاب کنی، هدفی که خیلی ازت دور باشه، مثل رفتن به کره ماه، هدفی که وقتی به بقیه بگی بقیه بهتون بخندن، گفت هدفی که با دو سه ماه تمرین بهش برسید هدف نیست.

آن موقع حتی نمیتونستم به انتخاب هدف فکر کنم زیرا هنوز شناختی از سنگنوردی نداشتم. شروع کردم به سرچ کردن و خواندن گزارش برنامه های مختلف ، حین همین سرچ کردن ها بیشتر با علمکوه آشنا شدم، و متوجه شدم مسیرهای زیادی دار روی دیواره آن وجود دارد و تلاش های زیادی در تابستان و زمستان روی آن ها انجام شده انجام شده، تا اینکه بالاخره آذر ماه ۹۹ گزارش آقای محسن سعیدزاده از صعود انفرادیشان به مسیر همدانیها را خواندم، تا آن رو اصلا آقا محسن را نمیشناختم، نمی دانستم مسیر همدانیها کجاست، و صعود انفرادی به چه معناست اما همین که در عکسهای گزارش طناب و خود حمایت دیدم متوجه شدم که با فری سولو فرق دارد و کار ایمنیست، با خود گفتم من هدفمو انتخاب کردم!!

سال ۹۹ به آشنایی با صعود طبیعی، مصنوعی و تا حدی ابزارگذاری گذشت. از مسیرهای ساده در دیواره لچور، یافته و بیستون شروع کردم. تابستان ۱۴۰۰، مسیر هاری روست، گرده و همدانیها تا طاقچه قمقمه را به عنوان نفر دوم صعود کردم. از آذر ماه آموزش صعود انفرادی شروع شد و ابتدا مسیرهای ساده A1 را انفرادی صعود می کردم. بهار ۱۴۰۱ بود که تمرینات انفرادیم جدی تر شد. مسیرهای طبیعی پلخواب را انفرادی صعود می کردم ترکیبی از طبیعی و مصنوعی که واقعا با چالش همراه بود. میتوانم بگویم تا قبل برنامه حدودا ۴۰ طول انفرادی صعود کرده بودم. اواخر تمرینات هوازیم را نیز فشرده تر کردم و در نهایت ۱۰ مرداد عازم برنامه شدم.

دوشنبه ۱۰ مرداد ۱۴۰۱: حرکت از تهران

ساعت ۱۳ در ترمینال غرب تهران سوار اتوبوس تنکابن شدم. حدودا ساعت ۱۶ بود که به مرزن آباد رسیدم. وسایل همراهم خیلی زیاد بود ۳ کوله خیلی بزرگ و سنگین که به زحمت از پس جابه جایی آن‌ها بر می‌آمدم. از مرزن آباد تا رودبارک تاکسی دربست گرفتم. قرارگاه رودبارک نت خوبی نداشت کمی به درون شهر برگشتیم تا موفق شدم هزینه را برای راننده کارت به کارت کنم. به رستورانی رفتم، نماز خواندم، ناهار خوردم و مجدد به قرارگاه برگشتم. در نهایت ساعت ۸ با دو پاترول به همراه هموردانی دیگر به سمت وندارین راه افتادیم. بارها را به قاطرچی تحویل دادیم ظرفیت هر قاطر ۶۰ کیلو بود برای اینکه مجموع بار بیشتر از ۱۸۰ کیلو نشود مجبور شدیم بخشی از بارها را خود حمل کنیم. قرار ما شب‌مانی در کشتی سنگ بود. شام را در وندارین خوردیم. محمد توکلی هم همراهمان است و زحمت شام را کشیده، عدس پلو بود که همه را سیر کرد. حدود ساعت ۱۰:۱۵ راه افتادیم و ۱۱:۴۵ به کشتی سنگ رسیدیم اول که دیدیم سرعتمان خوب است و سوسه شدیم تا سرچال برویم اما با تصمیم آقا محسن قرار شد طبق قرار اولیه همانجا شب‌مانی کنیم. شب سردی نبود و خواب راحتی داشتیم.

سه شنبه ۱۱ مرداد: به سمت علمچال

صبح که بیدار شدم حفره بزرگی در صخره آنسوی دره توجهم را جلب کرد. به آقا محسن گفتم اولین بار است این حفره را می‌بینم دوست دارم تا نزدیکش بروم و برگردم. ایشان گفت همیشه این حفره را میدیده و نظاره گرش بوده و اضافه کردند که رفت و برگشت تا آنجا بیش از یک ساعت طول می‌کشد پس منصرف می‌شوم. پس از صرف صبحانه نسبتا مفصل به سمت سرچال راه افتادیم. در سرچال ۲ ساعتی منتظر ماندیم تا بارهایمان برسند. در این فاصله با آقا اسماعیل چوپان منطقه آشنا شدیم که ایشان هم قاطر داشت و گفت قاطرش را در اختیار ما قرار می‌دهد. و ما هم بسیار خوشحال شدیم. با توجه به مدت زمان برنامه که یک هفته پیش بینی کرده بودیم همه کوله‌ها بسیار سنگین بود. تقریبا هر نفر یک کوله ۲۰ کیلویی برداشتیم و الباقی را برای قاطر آقا اسماعیل گذاشتیم. حمل چنین کوله‌ای برای من با این توان عضلانی بسیار جانفرسا بود. من و ۳ نفر از دوستان ساعت ۱۴ از سرچال راه افتادیم و راس ساعت ۱۸ به علمچال رسیدیم. باورم نمیشد علمچال اختصاصی!! هیچ تیم دیگری در منطقه نبود. حدود ۴۵ دقیقه بعد آقا محسن و بقیه دوستان هم رسیدند. متاسفانه قاطر همراهی نکرده بود و به تشخیص مربی دوستان وسایل ضروری برای شب‌مانی و شام آن شب را همراه آورده بودند.

چهارشنبه ۱۲ مرداد: هم‌هوایی در علمچال

پس از صرف صبحانه تا نزدیکی های سرچال برگشتیم که الباقی وسایل را بیاوریم. حدودا ساعت ۸ از علمچال راه افتادیم و ساعت ۱۳ به علمچال برگشتیم. بارکشی امروز سبب شد که فرصت برای ثابت‌گذاری سنگ یوسف و گل‌سنگها را نداشته باشیم. ابتدا تصمیم گرفتیم صعود را یک روز یعنی برای جمعه عقب بیندازیم تا بتوانیم پنجشنبه ثابت‌گذاری را انجام دهیم اما چون وضعیت هوا نامشخص بود و می‌دانستیم پنجشنبه و جمعه هوای خوب داریم تصمیم گرفتیم روز صعود را تغییر ندهیم و ساعاتی از صبح را به این کار اختصاص دهیم. همان یکی دو روز هم که در علمچال بودیم بارش‌های پراکنده‌ای وجود داشت که کمی مرا برای صعود نگران کرده بود. هر چه به برنامه نزدیکتر می‌شدم هم‌زمان هیجان و استرسم بیشتر می‌شد. عصر آن روز پر استرس آقا سعید که همیشه با شوخی‌هایش حال جمع را خوب میکرد با من صحبت کرد و به من روحیه داد. شخصی با این همه تجربه و پختگی تشخیص داده بود که من فارغ از شوخی‌های معمول به کمی آرامش و کمک فکری لازم دارم. این برای من بسیار با ارزش بود.

حقیقت این است که صعود انفرادی بیش از آمادگی فنی و جسمی به آمادگی ذهنی و روحی لازم دارد.

روز حرکتمان از وندارین مکالمات متعددی با آقا محسن داشتیم و ایشان سعی می‌کردند استرس من را به حداقل برسانند. گفتند: "حتی رفتیم تو منطقه و نخواستی صعود کنی هم مهم نیست"

آن شب ساعت ۹:۳۰ به چادر رفتم که بخوابم. قرار بود ساعت ۳ بیدار شویم و ۴ استارت بزنییم. کلا من در علمچال خواب زیادی ندارم. نکته جالب تر اشتباهی من است که در علمچال زیاد می شود و بیشتر از حالت عادی غذا می خورم.

پنجشنبه ۱۳ مرداد: روز اول صعود

ساعت ۲:۳۰ بیدار شدم. آقا محسن و لیلا هم ساعت ۳ از چادرهایشان بیرون آمدند. صبحانه خوردیم کوله ها را بستیم و ساعت حرکت کردیم. آقا مهدی هم بیدار شد و ما را بدرقه کرد. پس از کمی پیمایش به کف یخچال رسیدیم پیمایش آن در تاریکی صبحگاه برای من و لیلا کمی دشوار بود. کوله سنگین و تجهیزات هم سرعتمان را کمتر کرد. من وسایل شبمانی، لباس و غذا برای یک شب مانی و دو روز را برداشته بودم. به پای سنگ یوسف که رسیدیم ثابتی در کار نبود. آقا محسن صعود می کرد و من و لیلا هم به دنبال ایشان و در نهایت هم کوله را بالا می کشیدیم. تا رسیدیم به پای مسیر همدانی ها، رک تجهیزات را آماده و طنابها را رشته نمودم ساعت ۹:۲۰ شد. آقامحسن و لیلا پای مسیر نشستند و آقا محسن نکاتی را حین شروع من گوشزد کرد.

در طول اول، رسیدن به میانی اول سخت ترین قسمت مسیر بود. با کار گذاشتن دو فرند و استفاده از اسکای هوک به رول اول رسیدیم. کمی خیالم راحت شد. کلا در طول ۱ فاصله میانی ها زیاد بود اما چون کل مسیر شکاف داشت می توانستم با استفاده از فرند خودم را به میانی بعدی برسانم. نزدیک کارگاه بودم که آقا محسن و لیلا خداحافظی کردند و رفتند. در طول ۱ از حمایل ابزار استفاده کردم اما به دلیل شلوغی بعد از صعود طول ۱ ترجیح دادم داخل کوله بگذارم. هارنس بیگ گانم برای مدیریت تجهیزاتم کفایت می کرد. بعد از فرودم، در صعود مجدد همزمان با یومار زدن کوله را که با میکروتراکشن به طناب متصل بود بالا می کشیدم. کوله حدودا ۱۵ کیلو بود و بالا کشی آن از من انرژی زیادی می گرفت. به جرات انرژی برترین قسمت صعود انفرادی برای من، بالا کشی کوله بود. سیستم صعودم اینطور بود که با یک طناب صعود می کردم و طناب دوم را مثل طناب رابط با خودم حمل می کردم. وقتی به کارگاه می رسیدم هر دو طناب را فیکس می کردم طناب دوم رو با پروسیک به خودم متصل می کردم و روی همان طناب صعودم فرود می آمدم. به فراخور مسیر، حین فرود طناب دوم را هم از برخی میانی ها عبور می دادم. صعود مجدد هم با سیستم یومار یومار بود. در طول اول زیر گیری گیری از تیبلاک بعنوان بکاپ استفاده کردم اما چون طناب دادن انرژی بر بود در طول های بعدی از تیبلاک هم صرف نظر کردم و هر جا احساس خطر می کردم طناب زیر گیری گیری را گره می زدم.

طناب صعودم طناب ۶۰ متری ۸.۵ میل بئال بود. از قبل برنامه ریزی کرده بودم که طول یک را تک طول صعود کنم، ۲ و ۳ با هم، ۴ و ۵ با هم، ۶ و ۷ با هم و بقیه طولها را هم تک طول صعود کنم که همین روند را هم در برنامه اجرا کردم.

قبل از برنامه نگران بودم که حین اجرای برنامه از سه چیز بترسم: یکی تنهایی روی دیواره و به قول بچه ها غربت دیواره، یکی شبمانی تنهایی یکی هم یومار زدن طول های ۴ و ۶ که معلق می شدم و با جدا شدن از سنگ حس تنهایی شدید تر می شد.

اما حین صعود طول یک متوجه شدم که هیچ ترس و یا حس منفی ای نسبت به تنهایی و دیواره ندارم. خیلی در آرامش صعود میکردم و استرسی از این بابت نداشتم. تمرین های انفرادی کار خودش را کرده بود.

ساعت ۱۲:۲۰ بود که طول دوم را شروع کردم. من دو کوله همراه خودم داشتم یک کوله برای حمل طناب حین صعود و یک کوله هم وسایل شب مانی و غذا. منتهی به قدری بالا کشی برایم سخت بود که تصمیم گرفتم قدری از وسایل کوله سنگینم را در کوله مختص طناب بریزم و از حمل طناب حین صعود صرف نظر کنم. با تقسیم بندی جدید بالا کشی کوله هم برایم ممکن شد.

قرار ما با آقا محسن این بود که راس هر ساعت بیسیم را روشن کنیم و با هم در تماس باشیم. منتهی مشکلی پیش آمده بود که من صدای ایشان را داشتم اما ایشان صدای من را نداشتند. این موضوع قدری من را عصبی کرده بود اما سعی کردم خونسردی خود را حفظ کنم. حین صعود طول ۲ صدای

آقای فرشاد اسماعیل زاده و نرگس جان را از روی گرده شنیدم. نرگس گفت راضیه عکس خفنی ازت گرفتم و برایم آرزوی موفقیت کرد. چقدر این صحبت‌های هر از گاهی، برایم لذتبخش بود. صعود طول ۲ و ۳ هم چالش خاصی نداشت کل مسیر شکاف داشت و هر جا قدم به رول نمی‌رسید فرندها راهگشا بودند. طول ۴ علاوه بر رول، میخ هم داشت منتهی تجربه قبلی خانم شهروی از درآمدن میخ سبب شد که تصمیم بگیرم تا مجبور نشوم از میخ‌ها استفاده نکنم. طول ۴ رافقط بارول و رفتن روی پله اول پله رکاب صعود کردم. فقط برای گذر از کلاهدک از فرند نارنجی استفاده کردم. اما طول ۵...

صعود طول ۵ برای من با چالش بسیاری همراه بود. قبلا هم به من گفته شده بود که طول ۵ چالشی‌ترین طول خواهد بود. ابتدای طول ۵ با شیب خفته و کمی حرکات طبیعی شروع می‌شود. دو رول اول را انداخته بودم و برای رسیدن به رول سوم دچار مشکل شده بودم. نه شکافی ابزار خور و نه گیره‌ای که بشود رویش تالون یا هوک گذاشت. حداقل یک ربعی در همان نقطه بودم. صدایی در من گفت: خب راضیه به بن بست خوردی. قبل از صعود این مسیر به من گفته شده بود که برای صعود راحت این مسیر بایستی قد حداقل ۱۷۰ داشته باشی اما من با قد ۱۵۱ راهی این مسیر شده بودم. از اینکه در مسیر به بن بست بخورم واهمه بسیاری داشتم و حالا این اتفاق افتاده بود. در تمریناتم بارها به چالش خورده بودم اما با خلاقیتم بالاخره یک راهی پیدا می‌کردم. با خود گفتم خب مایلون را بیندازم فرود بروم و برنامه تمام. اما باز به خودم نهیبی زدم. راضیه یعنی همینقدر مفت می‌خواهی بازی! به دو سال زحمتی که کشیدی فکر کن به همسرت فکر کن که این همه حمایت و همراهیت کرده به مربیت فکر کن که این همه برایت وقت گذاشته تمرین کرده و به منطقه آمده.

بار دیگر به تجهیزاتم نگاه کردم. توجهم به بال‌نات‌هایی که همراهم بود جلب شد. در تمریناتم از بال‌نات استفاده نکرده بودم و برای استفاده‌اش کمی استرس داشتم. گفتم راضیه بال‌نات را بگذار نهایتا اگر بیفتی چند متری پاندول می‌شوی. بال‌نات را کار گذاشتم تست کردم اکی بود رویش بلند شدم و ناگهان سوراخی شبیه سرمرته بالای سرم دیدم تالون را کار گذاشتم، رویش بلند شدم و به رول بعد رسیدم.

در طول مسیر ، در ۳ نقطه چالش بزرگ داشتم که اولینش همین بود.

دومین چالش خیلی بزرگم باز هم در طول ۵ بود. رول آخر قبل کارگاه. تالون گذاشتم نرسیدم در ادامه هوک گذاشتم باز نرسیدم. یک گیره ناخنی دیدم و با دست چپم گرفتم اما مشکل این بود که رول هم سمت چپ بود و باید روی آن گیره ناخنی تعویض دست می‌کردم اما نمی‌توانستم. به ناچار با ضربدر دست، کوییک را با دست راست در میانی انداختم. به کارگاه رسیدم. خیلی خیلی خوشحال بودم. سخت‌ترین طول را پشت سر گذاشته بودم.

سومین چالشم طول ۷ بود که توضیح خواهم داد.

به ابتدای طول ۴ برگشتم. تا آن لحظه چیزی نخورده بودم. کمپوت سیبی از کوله درآوردم که بخورم اما از شانسم در بازکنش کنده شد. فکر کردم که این همه تا اینجا حملت نکرده‌ام که از خیرت بگذرم. در کارگاه دو سنگ کوچک پیدا کردم و به کمک آن‌ها درش را باز کردم و خوردم. ابتدای طول ۴ محل مناسبی برای شب مانی نبود. یومار زدم و با کوله به ابتدای طول ۵ رسیدم. ساعت ۱۹:۳۰ بود که به کار روز اولم پایان دادم. کماکان مشکل بیسیم وجود داشت. قرار بود شب تا صبح با بیسیم با کمپ صحبت کنم که نشد. اما خوشبختانه ترس دوم (ترس از شیمانی تنها) وجود نداشت. با هدلامپ علامت دادم و افراد کمپ را از سلامت خودم مطلع کردم. به درون کیسه خوابم رفتم. اما چون طاقچه شیب دار بود کلا روی هارنس بودم تا صبح خوابم نبرد. به تلاش‌های امروزم و ادامه کار فردا فکر می‌کردم. هر از گاهی زنجیر کارگاه را می‌گرفتم روی پا می‌ایستادم تا فشار هارنس از رویم برداشته شود.

جمعه ۱۴ مرداد: روز دوم صعود

صبح حدودا ساعت ۵ بود که از کیسه خوابم بیرون آمدم هدلامپ های بچه ها را کف یخچال دیدم آن ها هم قرار بود امروز مسیر همدانیه را صعود کنند. دو نفره شامل مهدی صلاحی و محمد توکلی، محسن سعیدزاده و سعید کریمی. هدلامپم را روشن کردم صدای بچه ها را شنیدم که "بچه ها راضیه هدلامپشو روشن کرد" گویا شب قبل را با نگرانی زیادی سپری کرده بودند.

5 | صفحه

طی روز قبل فقط همان یک کمپوت سیب را خورده بودم هنوز هم تمایلی به خوردن نداشتم، برای صبحانه یک کمپوت آناناس کوچک که داشتم را باز کردم و به زور خوردم، کیسه خوابم را جمع کردم ابزارهایم را چیدم و طول ۵ را که روز قبل ثابت کرده بودم یومار زدم و کوله را هم بالا کشیدم. ساعت ۷:۲۰ صعود طول ششم را آغاز کردم، از همان رول اول نشان داد که چه طول سختی خواهد بود، تقریبا برای تمام رول ها روی پله اول پله رکابم رفتم اما نرسیدم. گاه با فرندهای ریز گاه با هوک و تالون و گاه با زدن حرکات طبیعی خودم را به رول بعدی می‌رساندم. وقتی به کارگاه رسیدم توقف نکردم و طول ۷ را ادامه دادم، طناب ۶۰ متری ام به خوبی جواب می‌داد که دو طول را با هم صعود کنم. البته تعداد کوییک‌هایم برای صعود پیوسته این دو طول کم بود. من ۲۶ کوییک داشتم پس در حین مسیر دو بار مجبور به فرود و جمع آوری کوییک‌های قبلم شدم. چالش بعدی شبیه یک بن بست بود. همان که قبلا گفته بودم. بعد از کلاhek طول ۷ و نزدیک به انتهای آن بودم. معلوم بود کسی که رول را کوییده حساب ایستادن نفر روی طاقچه برای انداختن کوییک را کرده است. اما با قد من رسیدن به آن سخت بود. شکافی هم وجود نداشت تا ابزاری بگذارم حتی گیره‌ای هم نبود که با ترکیب یک حرکت طبیعی به رول برسم، تنها یک پوسته نازک بود که اگر تالون را رویش می‌گذاشتم ممکن بود بشکند اما چاره‌ای نبود. تصمیم گرفتم تالون را بگذارم و قبل از این که بشکند سریع خودم را به رول بعد برسانم. همینطور هم شد. وقتی داشتم روی گیری گیری فرود می‌آمدم بچه ها را دیدم که کم کم داشتند به طول پنج می‌رسیدند. یک کرده دیگر که قصد صعود مسیر ۴۸ را داشت به دلیل نبودن ثابت‌ها تصمیمشان را عوض کرده و برای صعود همین مسیر آمده بودند. حالا هر ۶ نفر تقریبا نزدیک به هم در حال صعود بودند. با آن‌ها خوش و بشی کردم و به صعود مجدد با یومارها پرداختم، صعود طول ۶ و ۷، ۵ ساعت طول کشید، خسته شده بودم. ابتدای طول ۸ کمی استراحت کردم و به سختی کمی تنقلات خوردم، وقتی طول ۸ را شروع می‌کردم آقا محسن هم طول ۷ را تمام کرد و به من رسید. تعداد زیادشان و کند بودن یکی دو نفر باعث کندی حرکتشان شده بود. ابتدای طول منتظر ماندند تا من صعود کنم. طول ۸ نسبت به بقیه طول‌ها برایم ساده تر بود چون با رفتن به روی پله اول به رول بعدی می‌رسیدم و نیازی به ابزار و تالون نبود، طول نسبتا کوتاهی هم بود. برای اینکه بچه ها پشت سرم بیشتر معطل نشوند بلافاصله فرود آمده و طول هشتم را هم جمع کردم.

می‌دانستم ابتدای طول ۹ مصنوعی و نیمه دوم آن طبیعی است، پس کفش سنگ‌هایم را دم دست گذاشتم. بعد از صعود نیمه اول مسیر به طاقچه خوبی رسیدم که روی پاهایم بودم، کفش سنگ‌هایم را پوشیده و ادامه مسیر را طبیعی صعود کردم. نزدیک غروب بود، بلافاصله مسیر را جمع کردم. مجبور به یک شب مانی دیگر بودم. خودم را برای یک شب مانی آماده کرده بودم اما حالا داشتم دومین شب را روی دیواره سپری میکردم، نگران قوای جسمی‌ام برای روز سوم بودم. حوالی غروب هر سه کرده به طاقچه رسیدند و خیلی زود به داخل قیف سرازیر شدند. دیری نگذشت که آقا محسن که طول یک قیف را شروع کرده بود برگشت و گفت نفرات خسته‌اند و امکان نظارت به کارشان در شب وجود ندارد. آن‌ها نیز تصمیم گرفتند شب روی طاقچه قمقمه بیواک کنند اما لباس و لوازم کافی و مناسب برای شب مانی نداشتند. برایشان چای درست کردم و عدسی را هم گرم کردم که هفت نفری خوردیم. طی دو روز گذشته آب و غذای خیلی کمی خورده بودم، اما برای روز سوم مجبور بودم تجدید قوا کنم. خورشت قیمه، کمی حلوا، چای و شربت آبلیمو خوردم. نسبت به شب گذشته به نظرم هوا سردتر بود، شاید یک دلیل این بود که در کارگاه طول ۵ که در کنجی واقع شده بود بادی نمی‌وزید اما اینجا در طاقچه قمقمه باد زیاد بود شاید هم یک دلیل ضعف بدنی خودم پس از دو روز فعالیت روی دیواره و نخوردن غذای کافی بود.

شنبه ۱۵ مرداد: پایان صعود

صبح به سختی بیدار شدم، شب سختی گذرانده بودم، با آقا محسن صحبت کردم و گفتم اول آن‌ها صعود کنند. من کمی صبر می‌کنم تا هوا گرم‌تر شود. نمی‌خواستم در صعودمان تداخل ایجاد شود. از طرفی هم می‌دانستم کار امروزم نسبت به دو روز گذشته ساده‌تر است، دو طول طبیعی ساده و یک طول مصنوعی بدون چالش قد، هر چند برای استفاده از میخ‌های مسیر حس خوبی نداشتم. وقتی به کمپ نگاه می‌کردم دیدم تعداد چادرها زیاد شده، دو روزی که روی دیواره بودم تیم‌های دیگر نیز آمده بودند.

تقریباً ساعت ۸ بود که صعود را شروع کردم. نسبت به روزهای قبل کوله سبک‌تر و حمل آن برایم آسان‌تر شده بود. با دقت به سمت کارگاه اول قیف تراورس کردم، سختی نداشت اما چون میانی نداشت با استرس همراه بود، طنابم را که شب به عنوان لایف لاین میان طاقچه کشیده بودم را مستقیم استفاده کردم که اگر افتادم فقط به کف علمچال نرم. در ابتدای قیف و آماده ادامه مسیر بودم، یکی از نفرات کرده قبل طناب فیکس شده‌ام را باز کرد تا تراورس طاقچه را برنگردم. کار سخت و زمانبری نبود در چند دقیقه می‌شد رفت و برگشت. طول اول را طبیعی صعود کردم در حالیکه دو نفر در بین طول از من عبور کرده و به دنبال آقا محسن به قله رفتند. آقامحسن بالای طول یک قبل از شروع مسیر، آخرین توصیه‌ها را به من کرد و گفت که روی قله منتظرم می‌ماند. می‌توان گفت درجه مسیر ۵.۹ یا در برخی جاها ۵.۱۰ بود. سرمای درون قیف اذیتم می‌کرد، از طرفی هم دیگر علمچال دیده نمی‌شد. به کارم سرعت بخشیدم تا هر چه زودتر هم از آن سرما راحت شوم هم کار را به اتمام برسانم. طول دوم را مصنوعی صعود کردم البته اواخر مسیر بعد از کلاهدک طبیعی صعود می‌شد. هر چند قسمتهای طبیعی مسیر ساده بود اما باز هم احتیاط می‌کردم و با کفش سنگ صعود می‌کردم، کفش سنگی برده بودم که یک شماره از پایم بزرگ‌تر بود و می‌توانستم با جوراب بیوشم. طول سوم را هم صعود کردم، خدایا باورم نمیشد به انتهای مسیر رسیده بودم، آقا محسن در کارگاه سوم و قبل از ۲۰ متر ریزشی پایانی منتظرم بود. قسمت ریزشی یک راهروی ۲۰ متری است که بدون حمایت و به صورت پیاده‌روی هم می‌شود عبور کرد. با توجه به خستگی مفرطی که داشتم یوماری به طنابی که حتی روی قله فیکس هم نشده بود انداختم و آرام و با نفس‌هایی سنگین به سوی قله رفتم. وقتی به قله رسیدم بی اختیار سجده کردم، دوستانم نگران شدند که من با صورت به زمین افتاده‌ام، اما آن سجده شکر بود، شکرگزاری به درگاه الهی بابت این صعود اولاً ایمن و دوماً موفق. سنگینی برنامه فراتر از انتظارم بود اما انگار توان من هم در برنامه و متناسب با فشار برنامه زیاد شده بود. چیزی که همیشه به آن اعتقاد داشته و دارم، رمز توانایی‌های انسان فراتر از آن چیزی است که می‌پنداریم. جلوی چشمانم تمام آن روزها و شب‌های تمرین قطار شدند، تمرینات انفرادی، دویدن در مسیرهای کوهنوردی، صعودهای موفق و ناموفق دیواره‌های مختلف، شب‌مانی‌ها، امیدها و ناامیدی‌ها و حالا تنها چیزی که وجود داشت شادمانی روی قله بود. با دوستان روی قله عکس گرفتیم و پس از خوردن اندکی خوراکی و استراحت، به سمت علمچال راه افتادیم. پایان شن اسکی‌ها وقتی به کفی رسیدیم لیلا و معصومه عزیز را دیدیم که از کمپ تا آنجا آمده بودند و با غذا و چای از ما پذیرایی کردند، سورپرایز بسیار بسیار بزرگی بود بویژه برای من که دیگر داشتم به پایان توانم نزدیک می‌شدم، ساعت ۱۹ بود که به چادرم رسیدم، پایان ۶۳ ساعت فعالیت.

تجهيزات مورد استفاده:

- کوییک درا ۲۶ جفت
- ست ۷ تایی فرند توتم
- تالون و اسکای هوک هر کدام یک عدد
- یومار یک جفت
- گیری گیری
- بال نات ریز دو عدد
- طناب ۶۰ متری ۲ رشته،
- میکرو ترکشن
- فی فی یک جفت (یکی استفاده نشد)
- پله رکاب سه عدد (یکی استفاده نشد)
- ست ۴ تایی کیل (استفاده نشد)
- ابزار فرود (استفاده نشد)
- تسمه ۶۰ و ۱۲۰ (۶ حلقه)
- کفش سنگ
- طنابچه اضافه
- مایلون برای فرود اضطراری (استفاده نشد)
- تی بلاک (جز طول یک استفاده نشد)
- میخ سه عدد (استفاده نشد)

هر چند طی این دو سال از وجود مریمان بسیاری بهره بردم اما به طور ویژه از آقای میجوچی که از آغاز سنگنوردی تا رسیدن به این سطح از فعالیت که برای خودم پیشرفت بزرگیست و آقای محسن سعیدزاده که طی این برنامه همراهیم کردند تشکر می کنم.

راضیه سلیمی

مرداد ۱۴۰۱